

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظر مرحوم آخوند در باب اعتبار و عدم اعتبار قیام مبدأ به ذات در صدق مشتق این شد که در استعمال حقیقی مشتق آنچه که معتبر است این است که بین ذات و مبدأ يك ارتباط و يك علاقه‌ای باشد که از آن تعبیر به تلبس می‌کنیم که در بعضی از موارد ارتباط به نحو قیام صدوری است و در بعضی موارد به نحو قیام حلولی است.

البته این نحوه و کیفیت تلبس به اختلاف مواد و هیئات مختلف می‌شود؛ و حتی گاهی تلبس به نحوه‌ای است که هیچ حلول و صدوری در کار نیست و تلبس به این اندازه است که ذات، منشأ برای انتزاع مبدأ می‌شود؛ ولو این که بین مبدأ و ذات، خارجا و حقیقتا اتحاد است ولی نحوه ارتباطشان همین مقدار است که ذات منشأ برای انتزاع مبدأ می‌شود، مثل صفات ذاتیه خدا که خود ذات خدا منشأ برای انتزاع این اوصاف است.

این انتزاع دوجور است:

1- خود مبدأ که منتزع از ذات است، يك ما به ازاء مستقلى هم دارد.

2- خود منتزع اصلاً وجودی ندارد و وجودش عین وجود منشأ انتزاع است، یعنی: لا وجود إلا للمنتزع عنه و فقط منتزع عنه وجود دارد و خود معنای انتزاعی مابه ازاء ندارد، مثل عناوین اعتباریه و اضافیه مثل ابوت که انتزاع می‌شود از شخصی که عنوان آب را دارد. ابوت مشتقی است که انتزاع می‌شود و خودش ما به ازاء مستقلى در خارج ندارد و وجودش همان وجود منشأ انتزاع - یعنی: پدر - است.

این تحقیق آخوند بود که بالاخره باید بین ذات و مبدأ يك ارتباطی باشد، به طوری که این ارتباط در استعمال حقیقی مشتق کفایت می‌کند.

ما در مورد صفات ذاتیه خدا که عین ذات است، آن جا هم می‌توانیم مسئله قیام مبدأ به ذات را برای شما تصویر کنیم.

دیگران می‌گویند: چون که علم، عین ذات خداست، دیگر دو شیء نیست و که بگوییم یکی به دیگری قائم است. مشهور چنین می‌گویند؛ ولی آخوند می‌گوید: به نظر ما در همین موارد هم قیام وجود دارد ولی قیام انحایی دارد:

يك قیام که شاگردهای آخوند در حواشی کفایه، از آن به قیام مشهوری تعریف کرده‌اند همین قیام متداول است، یعنی: يك مبدأیی قائم به يك ذاتی است مثل ضرب که قائم به زید است. در قیام مشهوری دوئیت معتبر است و دو چیز است.

يك قیامی هم داریم که اشدّ و اکمل افراد قیام است، ولی مسئله دوئیت هم در کار نیست. صفات خدا قائم به خداست ولی از نوع، قیامی که هیچ دوئیتی در آن مطرح نیست فی الواقع عقل ما درک می‌کند که این قائم به ذات است که این قیام به نحو اتحاد و عینیت است و قائم و مقوم به، عین یکدیگر هستند.

در قیام آن‌چه که معتبر است این است که اگر این ذات نباشد این مبدأ هم نیست این ملاک قیام است که در مورد قیامهای معروف، مشخص است، ولی در خداوند، ذات خداوند متّصف به این اوصاف هست به نحو این قیامی که ذکر شد.

ما وقتی به عقل مراجعه می‌کنیم، می‌گویید: من علم را بر ذات خدا تطبیق می‌کنم و می‌گویم که خدا ذاتی است متلبّس به علم و عقل تلبّس ذات خدا را به علم می‌فهمد ولی عرف نمی‌فهمد.

قاعده کلی در فرق عرف و عقل

آخوند يك فرق مهمی میان عقل و عرف بیان می‌کند و آن این است که:

تعیین مفاهیم الفاظ عرفیه، کار عرف و وظیفه آن است، مثلاً اینکه خون چیست را باید از عرف پرسید؛ ولی تطبیق این مفاهیم بر مصادیق، کار عرف نیست و کار عقل است، مثلاً عرف در باب اطاعت و مخالفت به طور کلی بیان می‌کند که مخالفت و اطاعت مولی یعنی چه؟ اما آیا این عملی که انجام دادیم مصداق برای اطاعت خداست یا مصداق نیست که از آن به «تطبیق» تعبیر می‌کنیم کار عرف نیست و کار عقل است که می‌گوید آیا این مفهوم کلی بر این مورد جزئی خارجی تطبیق می‌کند یا نه.

در مانحن‌فیه عرف می‌گوید: در استعمال حقیقی مشتق، تلبّس لازم است و این کلی را عرف ارائه می‌دهد، ولی این‌که در کجا تلبّس هست و کجا نیست دخالتی برای عرف نیست. به عقل که مراجعه می‌کنیم، عقل می‌گوید: به نظر، من ذات خدا متلبّس به علم است و علم به معنای انکشاف شیء است و لذا در نزد خدا همه اشیاء انکشاف دارد و وقتی انکشاف دارد پس خداوند هم متلبّس به علم است، ولی این تلبّس را عرف نمی‌فهمد؛ زیرا عرف به نظر سطحی نگاه می‌کند و می‌گوید: در تلبّس باید دو چیز باشد: ذات و مبدأ، و این ذات گاهی متلبّس است و گاهی متلبّس نیست؛ و لذا عرف نمی‌تواند این تلبّس را در مورد خدا تطبیق کند.

خلاصه این‌که آن اوصافی که بر خدا اطلاق می‌شود به همان معنایی است که بر غیر خدا اطلاق می‌شود و عالم در مورد خدا معنایی غیر از عالم در مورد دیگران ندارد؛ زیرا این‌جا سه صورت را می‌گوییم:

1- اطلاق عالم در مورد خدا به عینه مانند اطلاق عالم در مورد زید است. این مطلوب و ادعای ماست.

2- عالم در مورد خدا يك معنایی مقابل با عالم در مورد ممکنات، دارد. عالم در مورد ممکنات مقابل آن چهل است و حال آن‌که نمی‌توان چهل را به خدا نسبت داد و ذات خدا مبرّای از چهل است.

3- عالم در مورد خدا اصلاً معنا ندارد و صرف لقلقه لسان است؛ و به عبارت دیگر: این همه اوصاف که در مورد خدا در ادعیه و روایات آمده است باید لقلقه زبان باشد. و به این هم نمی‌توان ملتزم شد، پس همان صورت اول ثابت می‌شود.

از این بیان، جواب صاحب فصول هم داده می‌شود؛ زیرا صاحب فصول بعد از این‌که قائل به نقل شد در تنبیه چهارم گفت: روی این جهت نقل نمی‌توانیم آن عالمی را که در مورد خدا استعمال می‌کنیم در مورد دیگران هم بکار ببریم. ولی آخوند می‌گوید:

اینجا سه صورت دارد که دو صورت آن قابل قبول نیست، پس مطلوب ثابت می‌شود که عالم در مورد خدا همان عالم در مورد دیگران است.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ